
بسم الله الرحمن الرحیم

هو العلیم

رسالهٔ حقوق

امام سجاد علیه السلام

ترجمه:

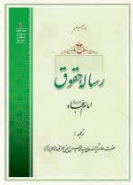
حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی مدظله العالی

سرشناسه: علی‌بن حسین (علیه‌السلام)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.
عنوان و نام پدیدآور: رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام/
ترجمه علامه سیّدمحمّدحسین حسینی‌طهرانی.
عنوان قراردادی: رسالةالحقوق .فارسی - عربی
مشخصات نشر: طهران: مکتب وحی، ۱۴۲۸ق=۱۴۰۵ش.
مشخصات ظاهری: ۷۰ص. فروست: دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع؛ ۱.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۵۰۳-۰۰-۸ وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: ترجمه روان رساله حقوق امام سجاد علیه السلام
یادداشت: مطالب از منابع مختلف که تالیف امام سجاد است ترجمه شده است
موضوع: علی‌بن حسین (علیه‌السلام)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- فضایل
Ali ibn Hosayn, Imam IV -- Virtues
موضوع: احادیث اخلاقی Hadiths - Ethics
اخلاق اجتماعی -- احادیث Social ethics -- Hadiths
روابط اجتماعی -- احادیث Social interaction -- Hadiths
شناسه افزوده: حسینی طهرانی، سیّدمحمّدحسین، (۱۳۲۵ - ۱۴۱۶ق)، مترجم
Hoseini Tehrani, Sayyid Mohammad Hosein
رده بندی کنگره: BP۲۳۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۶۶۷۶۹۰

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیّع (۱)

رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام

ترجمه: علامه آیة‌الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی



- ناشر: مکتب وحی/ طهران
- نوبت چاپ: اوّل/ ۱۴۳۸ه . ق،۱۴۰۵ه.ش

شماره تماس: ۸۸۶۱۵۲۰۷ ـ ۲۱ ـ ۹۸ +
www.maktabevahy.org
فروشگاه اینترنتی: www.sarayejavid.com
@maktabevahyorg

© حق چاپ محفوظ است



قال الصّادق علیه السّلام:

ما عُبِدَ اللهُ بِشَیءٍ أفضَلَ مِن أداءِ حقِّ المُؤمنِ.

«خداوند به چیزی برتر از ادای حق مؤمن عبادت نشده است.»

الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰

فہرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

رسالهٔ حقوق امام سجاد علیه‌السّلام

عنوان	صفحه
مقدمهٔ ناشر	**۱۳ ـ ۱۶**
مجلس اول	**۱۷ ـ ۳۰**
حقوق سه‌گانهٔ مترتّب بر انسان	۱۹
توضیحی دربارهٔ رسالهٔ حقوق امام سجاد و سند آن	۲۰
متن رسالهٔ حقوق امام سجاد علیه‌السّلام	**۲۲**
حق خدا	۲۲
حق نفس	۲۲
حق زبان	۲۲
حق گوش	۲۳
حق چشم	۲۳
حق دست	۲۳
حق پا	۲۴
حق شکم	۲۴
حق پاکدامنی	۲۴

حق نماز ۲۵
حق حج ۲۶
حق روزه ۲۶
حق صدقه ۲۷
حق قربانی ۲۷
حق پادشاه ۲۸
حق استاد ۲۹

مجلس دوم **۳۱ ـ ۴۱**

حق حاکم ۳۳
حق رعیّت ۳۴
حق شاگرد ۳۴
حق همسر ۳۵
حق مَملوک ۳۶
حق مادر ۳۸
حق پدر ۳۹
حق فرزند ۳۹
حق برادر ۴۰

مجلس سوم **۴۳ ـ ۵۲**

حق مولا ۴۵
حق غلام ۴۶
حق نیکوکار ۴۷
حق مؤذّن ۴۸
حق امام جماعت ۴۸
حق هم‌نشین ۴۹

حق همسایه ۵۰
حق همسفر ۵۱

مجلس چهارم **۵۳ ـ ۶۵**
حق شریک ۵۵
حق مال ۵۶
حق طلبکار ۵۶
حق رفیق ۵۷
حق مدّعی ۵۷
حق مدّعیٰ‌علیه ۵۸
حق مشورت‌گیرنده ۵۹
حق مشورت‌دهنده ۵۹
حق طالب نصیحت ۶۰
حق نصیحت‌کننده ۶۰
حق افراد مُسنّ ۶۱
حق اطفال ۶۱
حق حاجتمند ۶۲
حق عطاکننده ۶۲
حق خوشحال‌کننده ۶۲
حق بدی‌کننده ۶۳
حق مسلمانان ۶۳
حق اهل‌ذمّه ۶۴

فهرست منابع و مصادر **۶۶**

مقدمه ناشر

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

رسالهٔ شریف حقوق امام سجاد علیه‌السّلام یکی از بی‌نظیرترین و جامع‌ترین دستورات اخلاقی، تربیتی و معرفتی است که خطوط کلی نظامِ تکالیف فردی و اجتماعی یک مسلمان را بر پایهٔ توحید ناب ترسیم می‌کند.

این بیانات موجز که در قالب پنجاه‌ویک حق، اُسّ و اساس حقوق فطری و انسانی را بنا نهاده است، با تبیین وظایف متقابل انسان در پیشگاه پروردگار، نسبت به خود و جوارح خویش، و در نهایت درقبال آحاد جامعه، الگو و معیاری را به نمایش می‌گذارد که عدالت را در تمام ساحت‌های زندگی بشر معنا می‌بخشد.

رسالهٔ حقوق، جلوه‌ای درخشان از آموزه‌های ناب حضرت زین‌العابدین و سیّدالسّاجدین، امام علیّ‌بن‌الحسین علیهماالسّلام است که تکالیف انسان را نه صرفاً به‌عنوان یک سری قوانین خشک و بی‌حاصل، بلکه به‌عنوان وسیلهٔ تقرّب به حق و تجلّی توحید در حیات فردی و اجتماعی تبیین می‌نماید، و برای بشر امروز از هر صنف و دسته و نحله‌ای راهگشاست.

کتاب حاضر، مشتمل بر بیانات نورانیِ عارف بالله و بأمرالله مرحوم علامه آیةالله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی ـ قدّس‌الله‌نفسَه‌الزّکیة ـ است که در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۸ هجری قمری در مسجد قائم طهران، طی چهار مجلس افاضه گردیده است. از این مواعظ ارزشمند، پیش از این فقط یک مجلس در ضمن کتاب شریف *مباحث فقهی* به زیور طبع آراسته شده بود؛ اما اخیراً و در فحص مجدد، سه مجلس دیگر یافت گردید که در این مجموعه به صورت یک‌جا و منسجم تقدیم می‌گردد.

نکتهٔ حائز اهمیت در این بیانات آنکه: حضرت علامه ـ رضوان الله علیه ـ باوجود آن جامعیت علمی، دقت‌نظرهای ژرف و تسلط بی‌نظیر بر مبانی فقهی و عرفانی، در این مجالس به تناسب حال مخاطبان و بنای مجالس خویش، از تفصیل و تطویل خودداری نموده و صرفاً به ترجمه، بیان روان و شرح مختصر برخی از فقرات که نیاز به توضیح داشته، بسنده کرده‌اند. این روش، الگویی برای مبلّغان و عالمان دینی در حفظ و نشر مبانی و آموزه‌های اصیل مکتب اهل‌بیت علیهم السّلام است.

امید است تأمل در این اثر نفیس و ذی‌قیمت موجبات رشد و رُقاء و کسب کمالات روحی و تخلّق به اخلاق حمیده را برای مخاطبان روشن‌ضمیر فراهم آورد.

و ما تَوفیقُنا إلّا بِاللهِ علیهِ تَوَکَّلنا و إلَیهِ نُنیبُ

برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس اوّل

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم
و صلَّى اللَهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين
و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حقوق سه‌گانهٔ مترتب بر انسان

حقوقی که برای انسان متصوّر است، سه حق است: یکی حق خدا، یکی حقی که اختصاص به خودش دارد (فی ما بَینَهُ و بَینَ اللَه) و یکی هم حقوق مردم.

اگر انسان به این حقوق رفتار کرد، عادل است و در تمام آن مراحل، طبق وظیفهٔ الهی، عقلی و شرعی خود رفتار کرده است. و اگر رفتار نکرد، ظالم است؛ یعنی آن حق را در جای خودش إعمال نکرده است.

بنابراین، معنای «ظلم» این می‌شود که انسان به آن حقی که باید در جای خودش عمل کند، نکند. اگر به حق خدا عمل نکند، ظالم به خداست؛ اگر به حق خودش عمل نکند، ظالم به خود است و اگر به حق دیگران عمل نکند، نسبت به آنها ظالم است. و در هریک از این مراحل،

اگر به حق عمل کند، دیگر ستمگر نیست و عادل است.

اما حق خدا این است که انسان باید معتقد باشد که پروردگار واحد است و در ذات، صفت و فعل شریک ندارد. قائل به توحید باشد؛ شرک، ظلم است.[1] اما حقوقی که راجع به خود انسان یا دیگران است، بسیار است.

توضیحی دربارهٔ رسالهٔ حقوق امام سجاد و سند آن

حضرت سجاد علیه‌السّلام کاغذ و نامه‌ای برای یکی از اصحاب خود می‌نویسند و در آن، حقوقی را که برعهدهٔ انسان است یک‌به‌یک می‌شمارند. این نامه، به نام «رسالهٔ حقوق حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام» در بین علما معروف است.

مرحوم ابن‌بابویهٔ قمّی (شیخ صدوق) آن را در دو کتاب خود، یعنی

---

۱. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳:

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾. ***معاد شناسی***، ج ۱۰، ص ۲۴۸:

«و زمانی که لقمان در حال پند و اندرز پسرش به او می‌گفت: "ای نور دیدهٔ من، به خدا شرک نیاور؛ چون شرک به خدا ستمی گران و سنگین است."»

سوره نساء (٤) آیه ٤٨:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفْتَرَىٰٓ إِثْمًا عَظِيمًا﴾. ***معاد شناسی***، ج ۱۰، ص ۲۴۸:

«خداوند هیچ‌گاه شرک را مورد غفران و آمرزش خود قرار نمی‌دهد؛ اما غیر از شرک را نسبت به کسانی که بخواهد می‌آمرزد... و هر کس به خداوند شرک آورد، حقّاً گناه عظیمی را مرتکب شده و نسبت دروغ و افترای بزرگی را داده است.»

خصال و *مَن لا یَحضُره الفَقیه* نقل کرده است.[۱] ابن‌شُعبهٔ حَرّانی (که از علمای قرن چهارم هجرت است) در کتاب *تُحَف العقول* نقل کرده است.[۲] سید بن طاووس در کتاب *فلاح السّائل* از *رسائل* مرحوم محمد بن یعقوب کلینی نقل می‌کند.[۳] مرحوم حاجی نوری در *مُستدرک* ذکر می‌کند[٤] و شیخ طبرسی این رساله را از اول تا به آخر در کتاب *مکارم الأخلاق* (که از کتب بسیار نفیس است) ذکر می‌کند.[٥]

و آنچه استفاده می‌شود، این است که سند این روایت هم سند بسیار خوبی است؛ مخصوصاً شیخ نجاشی در کتاب *رجال* خود، در احوالات ابوحمزهٔ ثمالی (که راویِ این نامهٔ حضرت سجاد علیه‌السّلام است) با سند بسیار خوبی این روایت را از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت سجاد نقل می‌کند.[٦]

إن‌شاءالله ما این رساله را که به نام «رسالهٔ حقوق» معروف است، به‌نحو مختصر بیان می‌کنیم؛ توجه داشته باشید که إن‌شاءالله خداوند همهٔ ما را به فراگرفتن و عمل‌کردن موفّق کند. این کتاب، کتاب *مکارم الأخلاق* شیخ طبرسی است و من از این کتاب نقل می‌کنم:

---

۱. ***الخصال***، ج ۲، ص ٥٦٤ ـ ٥٧٠؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ٦١٨ ـ ٦٢٦.

۲. ***تحف العقول***، ص ۲٥٥ ـ ۲۷۲.

۳. در نسخه‌های مطبوع از *فلاح السّائل* این روایت یافت نشد؛ اما ***مستدرک الوسائل***، ج ۱۱، ص ١٦٩، این رساله را به *فلاح السّائل* و آن نیز به *رسائل* کلینی نسبت داده است. (محقق)

٤. ***مستدرک الوسائل***، ج ۱۱، ص ١٥٤ ـ ١٦٩.

٥. ***مکارم الأخلاق***، ص ٤١٩ ـ ٤٢٤.

٦. ***رجال النّجاشی***، ص ١١٦.

متن رسالهٔ حقوق امام سجاد علیه‌السّلام

حق خدا

رَویٰ إسماعیلُ بنُ الفَضلِ عَن ثابِتِ بنِ دینارٍ (أبی‌حَمزةَ) الثُّمالیِّ، عن سیّدِ العابِدینَ علیِّ بنِ الحُسینِ علیه‌السّلام، قالَ علیه‌السّلام:

«**حَقُّ اللهِ الأکبَرُ عَلَیکَ: أن تَعبُدَهُ و لا تُشرِکَ بِهِ شَیئًا؛ فَإذا فَعَلتَ ذَلِکَ بِإخلاصٍ، جَعَلَ لَکَ عَلیٰ نَفسِهِ أن یَکفِیَکَ أمرَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.**»

حضرت می‌فرمایند: "حق آن خدایی که از همه بزرگ‌تر است،[1] بر تو این است که او را ستایش و عبادت کنی و به‌هیچ‌وجه برای او شریکی قائل نشوی؛ اگر این کار را از روی اخلاص کردی، خداوند علیّ‌أعلیٰ برعهدهٔ خودش قرار داده است که امر تو را در دنیا و آخرت اصلاح کند و تمام امورات تو را خودش کفایت کند."

حق نفس

«**و حَقُّ نَفسِکَ عَلَیکَ: أن تَستَعمِلَها بِطاعَةِ اللهِ عَزّ و جَلّ.**»

"و حقی که خودت بر خودت داری، این است که نفْسِ خود را در راه طاعت پروردگار عزّ و جلّ استخدام کرده و به طاعت بگماری."

حق زبان

«**و حَقُّ اللِّسانِ: إکرامُهُ عَنِ الخَنیٰ، و تَعویدُهُ الخَیرَ، و تَرکُ الفُضولِ الَّتی لا فائِدَةَ لَها، و البِرُّ بِالنّاسِ و حُسنُ القَولِ فیهِم.**»

---

۱. یا: «آن حقی که از همهٔ حقوق پروردگار بزرگ‌تر است.» و محتمل است که در این عبارت، معنا همین باشد. (مؤلف قدّس الله سرّه)

"و حقی که زبان تو بر تو دارد (که اگر طبق این حق رفتار کنی، حق زبان را داده‌ای وإلاّ نسبت به زبانِ خود ظالم هستی) این است که مقام زبانت را از فحش‌دادن گرامی‌تر داشته و بالاتر قرار دهی و آن را به سَبّ و لعن و شَتْم و فحشِ مؤمنین آلوده نکنی.

دیگر اینکه، زبانت را به کارها و گفتارهای خیر عادت دهی و گفتار زیادی‌ای را که برای تو فایده‌ای ندارد، از زبان خود حذف کرده و با زبانت به مردم نیکی کنی و آنها را با گفتار خوب هدایت و ارشاد کنی."

حق گوش

«**و حَقُّ السَّمعِ: تَنزیهُهُ عَن سَماعِ الغِیبَةِ، و سَماعِ ما لا یَحِلُّ سَماعُهُ.**»

"و حق گوش تو بر تو، این است که آن را از شنیدن غیبت و هم‌چنین شنیدن هرچه شنیدنش برای تو حلال نیست، منزّه و پاک بداری."

حق چشم

«**و حَقُّ البَصَرِ: أن تَغُضَّهُ عَمّا لا یَحِلُّ لَكَ، و تَعتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ.**»

"و حقی که چشم تو بر تو دارد، این است که آن را پایین بیندازی و به آنچه نگاه‌کردنِ تو به آن برای تو حلال نیست، خیره نگاه نکنی.

و حق دیگری که چشم دارد، این است که با نگاه‌های خود عبرت گرفته و از آیات پروردگار، به توحید پروردگار برسی و در راه مصالح خود، چشمت را استخدام کنی."

حق دست

«**و حَقُّ یَدِكَ: أن لا تَبسُطَها إلیٰ ما لا یَحِلُّ لَكَ.**»

"و حق دست تو بر تو، این است که دست‌های خود را به‌سوی هر کاری که بر تو حلال نیست، باز نکرده و نگشایی."

حق پا

«**و حَقُّ رِجلَيكَ: أن لا تَمشِيَ بِهِما إلىٰ ما لا يَحِلُّ لَكَ؛ فَبِهِما تَقِفُ عَلَى الصِّراطِ، فَانظُر أن لا تَزِلَّ بِكَ فَتَتَرَدّىٰ فى النّارِ.**»

"و حق دو پای تو بر تو، این است که با آنها به‌سوی اماکنی که رفتن به‌سوی آنها و وقوف در آنها بر تو جایز نیست، حرکت نکرده و نروی؛ چون خداوند علیّ‌أعلیٰ روز قیامت با همین دو پا تو را روی صراط نگه می‌دارد. نگاه کن [و مواظب باش] تا کاری نکنی که موجب شود در آن روز این پاها بلغزد و تو را به رو در آتش بیندازد!"

حق شکم

«**و حَقُّ بَطنِكَ: أن لا تَجعَلَهُ وِعاءً لِلحَرامِ، و لا تَزيدَ عَلَى الشِّبَعِ.**»

"و حق شکم تو بر تو، این است که آن را ظرفِ برای حرام قرار ندهی. دیگر آنکه، زیادیِ از مقدارِ سیرشدن نخوری و وقتی که سیر شدی، از غذا دست بکشی."

حق پاکدامنی

«**و حَقُّ فَرجِكَ: أن تُحصِنَهُ عَنِ الزِّنا، و تَحفَظَهُ مِن أن يُنظَرَ إلَيهِ.**»

"و حق آلت رُجولیّت یا اُنوثیّت بر تو، این است که آن را از زنا محفوظ بداری و از اینکه دیگری به آن نظری کند، حفظ کنی."

حق نماز

«و حَقُّ الصّلاةِ: أن تَعلَمَ أنّها مِرقاةٌ (أو وِفادةٌ)[1] إلَى اللهِ عَزّ و جَلّ، و أنّكَ فيها قائِمٌ بَينَ يَدَيِ اللهِ عَزّ و جَلّ؛ فَإذا عَلِمتَ ذٰلِكَ، قُمتَ مَقامَ الذَّليلِ الحَقيرِ الرّاغِبِ الرّاهِبِ الرّاجِي الخائِفِ [المِسكينِ] المُستَكينِ المُتَضَرِّعِ، المُعَظِّمِ لِمَن كانَ بَينَ يَدَيهِ بِالسُّكونِ و الوَقارِ، و تُقبِلُ عَلَيها بِقَلبِكَ، و تُقيمُها بِحُدودِها و حُقوقِها.»

"نماز بر انسان حقی دارد و انسان باید حق نماز را ادا کند. حقی که نماز بر تو دارد، این است که بدانی نماز حکم نردبانی را دارد که از پله‌های آن به‌سوی خدا بالا می‌روی و به‌وسیلهٔ آن وُفود[2] کرده و وارد بر خدای عزّ و جلّ می‌شوی و تو در حال نماز، بین دو دست پروردگار عزّ و جلّ ایستاده‌ای.

پس زمانی که این را دانستی، در حال نماز در پیشگاه پروردگار می‌ایستی [همچون] ایستادنِ یک عبد ذلیلِ حقیری که رغبت به رحمت خدا دارد و از عذاب خدا ترسناک است، امید به فضل و کرم خدا دارد و از عذاب خدا و اعمال سیّئهٔ خود می‌ترسد، با حالت فقر و استکانت[3] و تضرّع نماز می‌خواند و در حال نماز، آن کسی را که درمقابل او ایستاده است تعظیم و تجلیل می‌کند و برای او با حال سکون و وقار نماز می‌خواند.

---

۱. «وِفادَة» مطابق با نُسَخ: ***تحف العقول***، ص ۲۵۸؛ ***من لا يحضره الفقيه***، ج ۲، ص ٦١٩؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ٣٦٩ و ***الخصال***، ج ۲، ص ٥٦٦، می‌باشد. (محقق)

۲. وارد شدن، روی آوردن. (محقق)

۳. فروتنی، خضوع. (محقق)

هم‌چنین در حال نماز به قلب خودت نسبت به ساحت مقدس پروردگار اقبال می‌کنی و نماز را از اول تا به آخر با تمام حدود و حقوقی که برای آن معیّن شده است، اقامه می‌کنی. این حق نماز است."

حق حج

«**و حَقُّ الحَجِّ: أن تَعلَمَ أنّهُ وِفادَةٌ إلیٰ رَبِّكَ، و فِرارٌ إلَیهِ مِن ذُنوبِكَ، و فیهِ قَبولُ تَوبَتِكَ و قَضاءُ الفَرضِ الَّذی أوجَبَهُ اللهُ عَلَیكَ.**»

"و حقی که حج بر تو دارد، این است که بدانی کسی که حج می‌کند، به‌سوی پروردگار خود وارد می‌شود و از دست گناهان و سیّئات خود به عالَم رحمت و سعهٔ فضل و کرم خدا فرار می‌کند. باید بدانی که حج، موجب قبولیِ توبهٔ تو و برآورده‌شدن آن امری است که خداوند علیّ‌أعلیٰ بر تو واجب کرده و برعهدهٔ تو گذاشته است."

حق روزه

«**و حَقُّ الصَّومِ: أن تَعلَمَ أنّهُ حِجابٌ ضَرَبَهُ اللهُ عَزّ و جَلّ علیٰ لِسانِكَ و سَمعِكَ و بَصَرِكَ و بَطنِكَ و فَرجِكَ، لِیَستُرَكَ بِهِ مِنَ النّارِ؛ فَإن تَرَكتَ الصَّومَ، خَرَقتَ سِترَ اللهِ عَلَیكَ.**»

"و حق روزه بر تو، این است که بدانی خداوند علیّ‌أعلیٰ آن را سپری قرار داده که تو را از آتش حفظ کند. روزه حجاب و مُهری است که خداوند علیّ‌أعلیٰ بر دهان، گوش، چشم، شکم و آلت آمیزش تو زده است تا تو را به‌واسطهٔ این حجاب از آتش جهنم در امان نگه دارد؛ بنابراین، اگر روزه را ترک کردی، آن پردهٔ حجاب پروردگار را پاره کرده و گسیخته‌ای."

حق صدقه

«و حَقُّ الصَّدَقَةِ: أن تَعلَمَ أنّها ذُخرُكَ عندَ رَبِّكَ عَزّوجَلّ، و وَديعَتُكَ الَّتی لا تَحتاجُ إلَی الإشهادِ عَلَيها، و كُنتَ بِها تَستَودِعُهُ سِرًّا أوثَقَ مِنكَ بِما تَستَودِعُهُ عَلانيَةً، و تَعلَمَ أنّها تَدفَعُ البَلاءَ و الأسقامَ عَنكَ فی الدُّنيا، و تَدفَعُ عَنكَ النّارَ فی الآخِرَةِ.»

"و حق صدقه و احسانی که به فقرا، ایتام، مساکین و بیچارگان می‌کنی، این است که بدانی این صدقه از بین نمی‌رود؛ بلکه ذخیره‌ای برای توست که پیش می‌فرستی و نزد پروردگارِ تو باقی می‌ماند. این صدقه امانتی است که خدا برای تو نگاه می‌دارد؛ امانتی که برای سپردن به خدا احتیاج به شاهد نداری که شاهد بگیری: «خدایا من این دو شاهد را گواه می‌دارم که این امانت را به تو سپرده‌ام!» نه، احتیاج به شاهد ندارد.

اگر این صدقه‌ای که به‌دست پروردگار به امانت می‌سپاری را سِرّاً[1] بدهی، محکم‌تر از امانتی است که علانیتاً و جهاراً[2] می‌دهی و خدای‌ناکرده با دادن صدقه، ریا و عُجب و خودپسندی در کانون وجود تو رخنه می‌کند. و باید بدانی که این صدقه در دنیا از تو بلا و تمام مرض‌ها را دفع کرده و در آخرت از تو آتش را دفع می‌کند."

حق قربانی

«و حَقُّ الهَدْيِ: أن تُريدَ بِهِ اللهَ عَزّوجَلّ، و لا تُريدَ بِهِ خَلقَهُ، و لا تُريدَ

---

۱. مخفیانه، پنهانی. (محقق)

۲. آشکارا، علنی. (محقق)

بِهِ إلّا التَّعَرُّضَ لِوَجهِ اللهِ عَزّ و جَلّ و نَجاةَ رُوحِكَ يَومَ تَلقاهُ.»

"هَدْی[1] و قربانی‌ای را که با خود به مکه می‌بری و در آنجا قربانی می‌کنی، (اگر عمره انجام می‌دهی، به عمرهٔ مفرده و اگر حج انجام می‌دهی، به حج قِران یا تمتّع) حقی دارد. حقش این است که به‌واسطهٔ این قربانی، خدای عزّوجلّ را اراده کنی (یعنی وصول به مقام فنا و لقای پروردگار) و از این قربانی، مخلوقات را اراده نکرده و اراده نکنی مگر تعرّضِ لِوَجهِ اللهِ عزّوجلّ را.[2]

دیگر اینکه قربانی، نجات و رستگاری و آزادی روح توست در روزی که خدای علیّ‌أعلیٰ را ملاقات می‌کنی."

حق پادشاه

«و حَقُّ السُّلطانِ: أن تَعلَمَ أنَّكَ جُعِلتَ لَهُ فِتنَةً، و أنَّهُ مُبتَلًى فيكَ بِما جَعَلَهُ اللهُ عَزّ و جَلّ لَهُ عَلَيكَ مِنَ السُّلطانِ، و أنّ عَلَيكَ أن لا تَتَعَرَّضَ بِسَخَطِهِ فَتُلقِيَ بِيَدِكَ إلَى التَّهلُكَةِ، و تَكونَ شَريكًا لَهُ فيما يَأتي إلَيكَ مِن سُوءٍ.»

"و حق سلطان و حاکم، این است که بدانی خدای علیّ‌أعلیٰ تو را نسبت به او فتنه قرار داده است؛ یعنی وجود تو را موجب آزمایش و امتحان او قرار داده و او به‌واسطهٔ آن حقوقی که پروردگار علیّ‌أعلیٰ برای

---

۱. اسم قربانی (گاو، گوسفند یا شتر) که در مِنا قربانی می‌کنند، هَدْی است. (مؤلف قدّس‌الله‌سرّه)

۲. یعنی در این قربانی، هیچ غرض و مقصدی نیست مگر اینکه پروردگار قبول کند و در اثر این قربانی که فنائی است، نمونه‌ای باشد از فنای نفس و ذات انسان درمقابل پروردگار و وصول به مقام لقای او. (مؤلف قدّس‌الله‌سرّه)

تو برعهدهٔ او قرار داده است، مبتلا و گرفتار به توست.

و باید بدانی [و مواظب باشی] که متعرّض سخط و غضب او نشوی تا با دست خود، خود را به تَهلُکه[1] نیندازی و دراین‌صورت، اگر اختیاراً با دست خود، خود را به تهلکه بیندازی، در آن سوء و گزندی که از جانب او به تو می‌رسد، با او شریک خواهی بود!"

حق استاد

«و حَقُّ سائِسِكَ بِالعِلمِ: التَّعظيمُ لَهُ، و التَّوقيرُ لِمَجلِسِهِ، و حُسنُ الإستِماعِ إلَيهِ، و الإقبالُ عَلَيهِ، و أن لا تَرفَعَ صَوتَكَ عَلَيهِ، و لا تُجيبَ أحَدًا يَسأَلُهُ عَن شَيءٍ حَتّىٰ يَكونَ هُوَ الَّذى يُجيبُ، و لا تُحَدِّثَ فى مَجلِسِهِ أحَدًا، و لا تَغتابَ عِندَهُ أحَدًا، و أن تَدفَعَ عَنهُ إذا ذُكِرَ عِندَكَ بِسُوءٍ، و أن تَستُرَ عُيوبَهُ و تُظهِرَ مَناقِبَهُ، و لا تُجالِسَ لَهُ عَدوًّا، و لا تُعادِيَ لَهُ وَلِيًّا؛ فَإذا فَعَلتَ ذٰلِكَ، شَهِدَت لَكَ مَلائِكَةُ اللهِ بِأنَّكَ قَصَدتَهُ و تَعَلَّمتَ عِلمَهُ لِلَّهِ جَلَّ اسْمُهُ لا لِلنّاس.»[2]

"و حق کسی که تو را تربیتِ دینی می‌کند و به احکام و قرآن و حدیث و سیرهٔ پیغمبر آشنا می‌کند و تو را نسبت به امور دینی تعلیم می‌کند، این است که او را تعظیم و توقیر[3] کنی و در مجلسِ او محترم بنشینی و خوب کلمات او را استماع کنی. دائماً به او اقبال کرده و روی بیاوری. در پیشِ او صوت و صدای خود را بلند نکنی و آهسته صحبت

---

۱. هلاکت، نابودی. (محقق)

۲. *مکارم الأخلاق*، ص ٤١٩ و ٤٢٠.

۳. بزرگ داشتن، احترام کردن. (محقق)

کنی. اگر کسی از او سؤال می‌کند، تو جواب ندهی، بلکه صبر کنی و بگذاری خود او جواب بدهد.

هم‌چنین در مجلس و محضر او از کسی بیانی نکرده و سخنی نگویی و داستانی ذکر نکنی. در نزد او از أحَدی غیبت نکرده و زمانی که در غیبت او و پشتِ سر او، کسی او را به بدی یاد کرد، با شدت از او دفاع کنی. عیب‌های او را مَستور کرده و مناقب و محاسن او را ظاهر کنی و با أحدی از دشمنان او مجالست نکرده و با دوستان او دشمنی نکنی.

زمانی که این کارها را انجام دادی، ملائکهٔ پروردگار شهادت می‌دهند که تو در این علمی که می‌خواهی از او بیاموزی، خدا را قصد کرده‌ای و علم خود را برای خدای عزّوجلّ تعلّم کرده‌ای، نه برای مردم و خوش‌آمد آنها و حُطام[1] دنیا."

این مقداری از رساله بود و شاید تقریباً سه‌ربع دیگر از این رساله باقی باشد. إن‌شاءالله هر روز مقداری را بیان می‌کنیم تا به خواست خدا تمام شود.

صلواتی ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ

---

۱. اندک مال و اعتبار ازبین‌رفتنیِ دنیا. (محقق)



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس دوم

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم
و صلَّى اللَهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين
و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حق حاکم

«**و أمّا حَقُّ سائِسِكَ بِالمُلكِ: فَأن تُطيعَهُ و لا تَعصِيَهُ إلّا فيما يُسخِطُ اللَهَ عَزّ و جَلّ، فَإنّهُ لا طاعَةَ لِمَخلوقٍ فى مَعصيةِ الخالِق.**»

"و اما حق حاکم و قدرتمندی که از نقطه‌نظر ادارهٔ امر مدبّرِ امور توست، این است که او را اطاعت کرده و معصیت و مخالفت نکنی، مگر در آنچه موجب سخَط پروردگار و معصیت است."

بنابراین، اگر تو را امر به معصیت کرد، دراین‌صورت نباید او را اطاعت کنی؛ چون پیغمبر فرموده است:

لا طاعَةَ لِمَخلوقٍ فى مَعصيةِ الخالِق؛[1] «در آنجایی که اطاعت‌کردن از

---

۱. ***من لا يحضره الفقيه***، ج ٤، ص ٣٨١.

مخلوق، ملازم شود با معصیت خدای خالق، در آن هنگام حرام است که انسان از آن مخلوق اطاعت کند.»

حق رعیّت

«و أمّا حَقُّ رَعیّتِكَ بِالسُّلطانِ: فَأن تَعلَمَ أنّهُم صارُوا رَعیّتَكَ لِضَعفِهِم و قُوّتِكَ؛ فَیَجِبُ أن تَعدِلَ فیهِم و تَکونَ لَهُم کَالوالِدِ الرّحیمِ، و تَغفِرَ لَهُم جَهلَهُم، و لا تُعاجِلَهُم بِالعُقوبَةِ، و تَشکُرَ اللهَ عَزّ و جَلّ علیٰ ما آتاكَ مِنَ القُوّةِ عَلَیهِم.»

"و اما حق آن افرادی که در تحتِ قدرت و حکومت تو زندگی می‌کنند و تو امور آنها را تدبیر می‌نمایی، این است که بدانی آنها رعیّت[1] تو شده‌اند، چون ضعیف‌اند و تو نسبت به آنها قوّت داری؛ پس بر تو واجب است که در میان آنها عدالت کنی و نسبت به آنها مثل پدرِ رحیم و مهربان باشی.

هم‌چنین از جهالت‌هایی که از آنها سر می‌زند، صرف‌نظر کرده و نادیده بگیری. در عقوبت و پاداش[2] آنها عجله نکنی و پیوسته شکر خدای عزّوجلّ را بجای آوری؛ که قوّه‌ای به تو داده و می‌توانی آن قوّه را در راه رضای خدا و مخلوق إعمال کنی."

حق شاگرد

«و أمّا حَقُّ رَعیّتِكَ بِالعِلمِ: فَأن تَعلَمَ أنّ اللهَ عَزّ و جَلّ إنّما جَعَلَكَ قَیِّماً لَهُم فیما آتاكَ مِنَ العِلمِ و فَتَحَ لَكَ مِن خَزائِنِه؛ فَإن أحسَنتَ فی تَعلیمِ النّاسِ و لَم تَخرَقْ بِهِم و لَم تَتَجَبَّرْ عَلَیهِم، زادَكَ اللهُ مِن فَضلِهِ؛ و إن أنتَ مَنَعتَ النّاسَ

---

۱. زیردست، فرمانبردار. (محقق)

۲. مکافات، جزا. (محقق)

عِلمَكَ أو خَرِقتَ بِهِم عندَ طَلَبِهِمُ العِلمَ مِنكَ، كانَ حَقًّا علَى اللهِ عَزّ و جَلّ أن يَسلُبَكَ العِلمَ و بَهاءَهُ و يُسقِطَ مِنَ القُلوبِ مَحَلَّكَ.»

"و اما حق شاگردانی که داری و آنها را تعلیمِ علم می‌کنی و معلّم آنها هستی و آنها شاگردان تو هستند و از تو تعلّم می‌کنند، این است که بدانی خدای عزّ و جلّ تو را در آن اموری که به تو عنایت کرده، قیّم آنها قرار داده است؛ چون آنها از نقطه‌نظر علم ضعیف هستند و تو قوی هستی و تدبیر امرِ تربیت علمی آنها را به‌دست گرفته‌ای و بنابراین، قیّمِ علمی آنها شده‌ای.

باید بدانی که خدای علیّ‌أعلیٰ درهایی از خزائن علمش را بر تو باز کرده است؛ بنابراین، اگر در تعلیم مردم، به آنچه سزاوار و حق است عمل کرده و افراط و تفریط نکنی، و از آنچه خدا فرموده است چیزی اضافه و کم نکرده و در تعلیم آنها به‌نحو أحسن عمل کنی، و آنها را نرنجانی و متکبّرانه و متجبّرانه[1] با آنها رفتار نکنی، خدای علیّ‌أعلیٰ آن‌قدر از فضل خود بر تو می‌دهد که به حساب درنیاید!

اما اگر مردم را از علم خودت محروم کرده و آنها را رد کنی و هنگامی که از تو طلب علم می‌کنند، پردهٔ حیای آنها را پاره کنی، بر خدای عزّ و جلّ واجب است که آن علم را از تو برباید و بهاء و قیمت علم را از تو بگیرد و موقعیت و منزلت تو را در میان دل‌ها و قلوب مردم ساقط کند."

حق همسر

«و أمّا حَقُّ الزَّوجَةِ: فَأن تَعلَمَ أنّ اللهَ عَزّ و جَلّ جَعَلَها لَكَ سَكَنًا و أُنسًا؛ فَتَعلَمَ أنّ ذَلِكَ نِعمَةٌ مِنَ اللهِ عَلَيكَ، فَتُكرِمَها و تَرفُقَ بِها. و إن كانَ حَقُّكَ

---

۱. با زورگویی، ستمگرانه. (محقق)

عَلَيها أوجَبَ، فَإنّ لَها عَلَيكَ أن تَرحَمَها لِأنّها أسيرُكَ. و تُطعِمَها و تَسقِيَها و تَكسُوَها، و إذا جَهِلَتْ عَفَوتَ عَنها.»

"و اما حق زنِ تو، این است که بدانی خداوند عزّوجلّ او را برای تو موجب انس و سکونت خاطر و آرامش دل قرار داده است؛ بنابراین، باید بدانی این نعمتی است که از طرف پروردگار بر تو افاضه شده، و باید زن را گرامی بداری و با او به رِفق و مدارا رفتار کنی.

و گرچه حقی که خداوند علیّ‌أعلیٰ برای تو نسبت به او قرار داده، أوجَب[1] است و او نیز باید حقوق تو را مراعات کند، ولیکن این موجب نمی‌شود که تو حق او را مراعات نکنی؛ بلکه باید به‌نحو أعلیٰ و أحسن حقوق او را مراعات کنی. بنابراین، از حقوقی که زن بر تو دارد، این است که با او به رحمت و ملاطفت رفتار کنی؛ زیرا زیردست و مأمورِ امر توست.

[هم‌چنین باید] او را از غذاها بخورانی و از آشامیدنی‌ها بیاشامی. برای او لباس و کِسوه[2] تهیه کنی و اگر احیاناً از روی جهالت کاری از او سر زد که مورد رضای تو نبود، او را عفو کنی."

حق مَملوک

«و أمّا حَقُّ مَملوكِكَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ خَلقُ رَبِّكَ وَ ابْنُ أبيكَ و أُمِّكَ و مِن لَحمِكَ و دَمِكَ؛ لَمْ تَملِكْهُ لِأنّكَ صَنَعتَهُ دونَ اللهِ عَزّوجَلّ، و لا خَلَقتَ شَيئًا مِن جَوارِحِهِ، و لا أخرَجتَ لَهُ رِزقًا؛ و لَكِنّ اللهَ عَزّوجَلّ كَفاكَ ذَلِكَ، ثُمَّ سَخَّرَهُ لَكَ وَ ائْتَمَنَكَ عَلَيهِ وَ اسْتَودَعَكَ إيّاهُ، لِيَحفَظَ لَكَ ما تَأتيهِ مِن خَيرٍ

---

۱. واجب‌تر، لازم‌تر. (محقق)

۲. جامه، پوشش. (محقق)

إلَيهِ؛ فَأحسِن إلَيهِ كَما أحسَنَ اللهُ إلَيكَ، و إن كَرِهتَهُ اسْتَبدَلتَه، و لا تُعَذِّب خَلقَ اللهِ عَزّ و جَلّ، و لا حَولَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ.»

"و اما حق مملوک (غلام و کنیزی که در تحت مِلکیّت تو هستند) این است که بدانی آنها هم مخلوقات پروردگارِ تو و فرزندان پدر و مادر تو و از گوشت و خون تو هستند؛ چون همهٔ مخلوقات از یک پدر و مادرند و بین انسانِ حُرّ و بنده از نقطه‌نظر اینکه همه اولاد آدم‌اند، تفاوتی نیست.

و [بدان که] تو او را به‌علت‌اینکه او را آفریده‌ای و مُستویاً[1] خلق کرده‌ای و خدای عزّ و جلّ در این کار، عنوان آفرینش و صنعت[2] نداشته است، مالک نشده‌ای؛ تو هیچ‌یک از اعضا و جوارح او را نیافریده‌ای و روزی او را از آسمان نازل نکرده‌ای. ولکن خدای عزّ و جلّ، تو را از همهٔ این امور کفایت کرده و روزیِ او را فرستاده و او را برای تو مسخّر کرده است، و تو را نسبت به او امینِ شمرده و امانتی را به‌دست تو داده است، پس باید او را حفظ کنی و آنچه از دست تو ساخته است نسبت به او خیر و احسان کنی.

بنابراین، باید به او نیکی کنی کما اینکه خدا به تو نیکویی کرده است. و اگر احیاناً کاری از او سر زد که مورد پسند تو نبود، او را استبدال[3] کن و به یک غلام و کنیز دیگر معاوضه کن، و مبادا او را عذاب کنی! خلق خدا را عذاب نکن. و لا حَولَ و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ؛ [هیچ نیرو و توانی نیست، مگر به یاری خداوند.]"

---

۱. کامل و بی‌نقص، راست و معتدل. (محقق)
۲. خلق کردن، به‌وجود آوردن. (محقق)
۳. عوض کردن، جایگزین کردن. (محقق)

حق مادر

«و أمّا حَقُّ أُمِّكَ: أن تَعلَمَ أنّها حَمَلَتكَ حَيثُ لا يَحتَمِلُ أحَدٌ أحَدًا، و أعطَتكَ مِن ثَمَرَةِ قَلبِها ما لا يُعطى أحَدٌ أحَدًا، و وَقَتكَ بِجَميعِ جَوارِحِها و لَم تُبالِ أن تَجوعَ و تُطعِمَكَ، و تَعطَشَ و تَسقِيَكَ، و تَتَعرَّىٰ و تَكسُوَكَ، و تَضحىٰ و تُظِلَّكَ، و تَهجُرَ النَّومَ لِأجلِكَ، و وَقَتكَ الحَرَّ و البَردَ لِتَكونَ لها، و إنّكَ لا تُطيقُ شُكرَها إلّا بِعَونِ اللهِ و تَوفيقِهِ.»

"و اما حقی که مادرت بر تو دارد، این است که بدانی او تو را حمل[1] کرده است؛ آن قِسم حملی که هیچ‌کس راضی نمی‌شود دیگری را حمل کند. (از روی عشق و علاقه تو را آبستن شده و در جان خود پرورشت داده است و اگر عنوان بستگی[2] و اتصال نبود، زن هیچ‌وقت حاضر نمی‌شد موجودی غریب را نُه ماه در شکم خود پرورش دهد و با هزاران نگرانی و ناراحتی توأم باشد.) از روی آن شدت اتصال و علاقه‌ای که به تو که فرزند او هستی داشته، تو را در میان شکم خود حمل کرده و از میوهٔ دل خود به تو داده است، آنچه که هیچ‌کس به دیگری نمی‌دهد.

او با تمام قوا و جوارح، تو را از آفات و شُرور حفظ کرده و باکی نداشته که خود گرسنه بماند و به تو غذا بخوراند، تشنه بماند و تو را سیراب کند، عریان بماند و تو را بپوشاند، در میان آفتاب باشد و تو را در زیر سایه نگه دارد و خواب را از چشمان خود دور کند تا تو خواب راحت کنی! او تو را از سرما و گرما حفظ کرده است؛ نه برای منفعتی که به او

---

۱. آبستن و باردار شدن. (محقق)
۲. علقه و ربط. (محقّق)

برسد، بلکه برای خود توست، تا بوده باشی.

بنابراین، چگونه طاقت داری [و می‌توانی] شکر مادرت را بجا آوری و از عهدهٔ زحمات او برآیی؟ مگر بِعَونِ اللَهِ و تَوفیقِه، به کمک خدا و عنایت پروردگار."

حق پدر

«و أمّا حَقُّ أبیكَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ أصلُكَ و أنّه لَولاهُ لَم تَكُن؛ فَمَهما رَأیتَ فی نَفسِكَ ما یُعجِبُكَ، فَاعْلَم أنّ أباكَ أصلُ النِّعمَةِ عَلَیكَ فیهِ، فَاحْمَدِ اللهَ وَ اشْكُرهُ علیٰ قَدْرِ ذَلِكَ و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»

"و اما حقی که پدرت بر تو دارد، این است که بدانی او اصل توست و تو نسبت به او فرع و شاخه هستی و اگر او نبود، تو نیز نبودی. بنابراین، هروقت علم، کمال، قدرت یا حُسنی در خود مشاهده کردی که موجب شگفت و تعجب تو بود، بدان که آن نعمت و حُسن برای پدر توست؛ چراکه او، اصل این نعمتی بوده که در تو به ظهور پیوسته است. پس پیوسته حمد خدا را بجا آور و او را شکر کن که تو را از این اصل، متفرّع کرده و این شاخه را از این درخت بهره‌مند نموده است. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

حق فرزند

«و أمّا حَقُّ وَلَدِكَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ مِنكَ و مُضافٌ إلَیكَ فی عاجِلِ الدُّنیا بِخَیرِهِ و شَرِّهِ، و أنّكَ مَسئولٌ عَمّا وُلّیتَه بِهِ مِن حُسنِ الأدَبِ و الدَّلالةِ علیٰ رَبِّهِ عَزّوجَلّ و المَعونةِ لَهُ علیٰ طاعَتِهِ؛ فَاعْمَل فی أمرِهِ عَمَلَ مَن یَعلَمُ أنّهُ مُثابٌ علَی الإحسانِ إلَیهِ، مُعاقَبٌ علَی الإساءَةِ إلَیهِ.»

"و اما حق فرزندان و اولادت بر تو، این است که بدانی آنها از تو هستند و در این دنیا نسبتِ به تو دارند؛ بنابراین، چه خیر به آنها برسد چه شرّ، چه خوب باشند چه بد، مال تو هستند و نسبتِ با تو دارند.

و تو در برابر ولایتی که خدا نسبت به آنها به تو داده است، مسئول هستی که ادب آنها را نیکو کنی، تربیت آنها را براساس صحیح قرار دهی، آنها را بر پروردگارشان خدای عزّو جلّ دلالت[1] بنمایی، به مَعالم و معارف دینی آشنایشان کرده و در راه طاعت خدا کمکشان کنی.

پس در امورات آنها عمل کن [همچون] عملِ کسی که می‌داند اگر به آنها احسان کند، مورد ثواب خدا واقع خواهد شد؛ و اگر به آنها احسان نکرده و اسائه و بدی کند، مورد عقاب و عذاب خدا واقع خواهد شد."

حق برادر

«و أمّا حَقُّ أخيكَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ يَدُكَ و عِزُّكَ و قُوّتُكَ؛ فَلا تَتَّخِذهُ سِلاحًا علىٰ مَعصيةِ اللهِ و لا عُدَّةً لِلظُّلمِ بِخَلقِ اللهِ، و لا تَدَعْ نُصرَتَهُ علىٰ عَدُوِّهِ و النَّصيحَةَ لَهُ؛ فَإن أطاعَ اللهَ و إلّا فَليَكُنِ اللهُ أكرَمَ عَلَيكَ مِنهُ، و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ.»[2]

"و اما حق برادرت بر تو، این است که بدانی او دستِ تو و عزّت و قوّت توست. بنابراین، او را سلاح و حربه برای معصیت خدا قرار نده؛ به‌نحوی‌که از قدرت و عزّتی که دارد استفاده کنی و به آن قوّت و عزّت متّکی شده و او را مانند سلاحی که انسان با آن به جنگ می‌رود، به دست گیری و به جنگ خدا رفته و معصیت او را انجام دهی!

---

۱. راهنمایی، ارشاد و هدایت. (محقق)

۲. *مکارم الأخلاق*، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

هم‌چنین برادرت را زمینه و مقدمهٔ برای ظلم نسبت به أحَدی از مخلوقاتِ خدا قرار نده و در رُبودن حقوق محرومین، به قدرت او اتّکاء نکن.

دیگر آنکه، برادرت را از یاری دریغ منما و هروقت دشمنی دارد، او را علیه دشمنش یاری کن.

و دیگر آنکه، او را در تمام امور نصیحت کن و اندرز ده؛ اگر خدای علیّ‌أعلیٰ را اطاعت کرد چه بهتر، و اگر اطاعت نکرد خداوند علیّ‌أعلیٰ بر تو نسبت به او گرامی‌تر است و امر او به‌سوی خداست. و لا قُوّةَ إلّا بِاللَهِ."

إن‌شاءالله بقیهٔ این حدیث شریف برای روزهای دیگر.

صلواتی ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید

مجلس سوم

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم
و صلَّى اللَهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين
و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حق مولا

«**و أمّا حَقُّ مَولاكَ المُنعِمِ عَلَيكَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ أنفَقَ فيكَ مالَهُ، و أخرَجَكَ مِن ذُلِّ الرِّقِّ و وَحشَتِهِ إلىٰ عِزِّ الحُرِّيَّةِ و أُنسِها؛ فَأطلَقَكَ مِن أسْرِ المِلكيّةِ، و فَكَّ عَنكَ قَيدَ العُبوديّةِ، و أخرَجَكَ مِنَ السِّجنِ، و مَلَّكَكَ نَفسَكَ، و فَرَّغَكَ لِعِبادَةِ رَبِّكَ. و تَعلَمَ أنّهُ أولَى الخَلقِ بِكَ فى حَياتِكَ و مَوتِكَ، و أنّ نُصرَتَهُ عَلَيكَ واجِبَةٌ بِنَفسِكَ و مَا احْتاجَ إلَيهِ مِنكَ، و لا قُوّةَ إلّا بِاللَهِ.**»

این حق راجع به عبدی است که مولا او را آزاد کرده باشد. در این فقره، حضرت آن حقی را که بعد از آزادی، مولا بر بنده پیدا می‌کند، بیان می‌فرماید:

"و اما حق مولایی که بر تو إنعام کرده و تو را آزاد نموده، این است

که بدانی او دربارهٔ تو مالی را انفاق کرده است. تو مِلک او بودی و در مقابل [پرداخت] مال، تو را برای خود ابتیاع[1] کرده بود؛ اما تو را آزاد و قیمت تو را در راه خدا انفاق نموده است.

او تو را از ذُلّ رِقّ[2] و عبودیّت و وحشتِ بندگی، به‌سوی عِزّ و انسِ حرّیت وارد کرده است. او تو را از اسارت مِلکیّت آزاد کرده، بندها و قیدهای عبودیّت را از تو باز کرده، تو را از زندان عبودیّت رها کرده و مالک نفس خود کرده است. او تو را برای عبادت پروردگارت، فارغ‌البال[3] و با آرامش دل و سکینهٔ خاطر قرار داده است.

هم‌چنین باید بدانی که آن مولا در حیات و موت تو، از تمام خلایق به‌سوی تو اولویّت دارد. یاری‌کردن او با نفس خودت و با هر چیزی که مولا به آن چیز به تو احتیاج دارد، بر تو واجب است. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

حق غلام

«و أمّا حَقُّ مَولاكَ الّذِی أنعَمتَ عَلَیهِ: فَأن تَعلَمَ أنّ اللهَ عَزّ و جَلّ جَعَلَ عِتقَكَ لَهُ وَسیلةً إلَیهِ و حِجابًا لَكَ مِنَ النّارِ، و أنّ ثَوابَكَ فِی العاجِلِ میراثُهُ إذا لَم یَكُن لَهُ رَحِمٌ مُكافاةً بِما أنفَقتَ مِن مالِكَ، و فِی الآجِلِ الجَنّةُ.»

"و اما حق بنده‌ای که او را آزاد کرده‌ای، این است که بدانی خداوند علیّ أعلیٰ آزادی او را به‌دست تو، وسیلهٔ [تقرّب] به‌سوی خودش و حجاب و سپری برای تو از آتش جهنم قرار داده است. نتیجه‌ای که در

---

۱. خریدن. (محقق)
۲. بندگی، بردگی و غلامی. (محقق)
۳. آسوده‌خاطر، بدون دغدغه و نگرانی. (محقق)

دنیا از این بندهٔ آزادشده به تو می‌رسد، این است که اگر رَحِمی[۱] نداشته باشد، میراثش برای توست.»

یکی از طبقات ارث، مولایی است که بندهٔ خود را آزاد کرده و بندهٔ آزاد، مالیّه‌ای[۲] دارد و رَحِمی ندارد. اگر او رَحِمی در مرتبهٔ اول (مانند پدر، مادر و اولاد) یا در مرتبهٔ دوم (مانند عمو، دایی و اجداد) یا سایر مراتب نداشته باشد، ارث غلامِ آزادشده به مولایش می‌رسد.[۳] بنابراین، حضرت می‌فرماید:

«نتیجهٔ آزادی آن غلام به‌دست تو، در دنیا این است که اگر رَحِمی نداشته باشد، تو وارث او خواهی بود، مُکافاتاً و جَزائاً[۴] به آنچه تو از مال خود انفاق کرده و او را در راه خدا آزاد کرده‌ای؛ و نتیجهٔ آن در روز قیامت، بهشت است که خدا برایت مقدّر فرموده است.»

حق نیکوکار

«و أمّا حَقُّ ذِی المَعروفِ عَلَیكَ: فَأن تَشكُرَهُ، وَ تَذكُرَ مَعروفَهُ، وَ تكسِبَهُ المَقالَةَ الحَسَنةَ، وَ تُخلِصَ لَهُ الدُّعاءَ فیما بَینَكَ وَ بَینَ اللهِ عَزّ و جَلّ؛ فَإذا فَعَلتَ ذَلِكَ، كُنتَ قَد شَكَرتَهُ سِرًّا و عَلانِیَةً، و إن قَدَرتَ علیٰ مُكافاتِهِ یَومًا، كافَیتَهُ.»

«و اما حق کسی که در دنیا به تو احسان و نیکی کرده، آن است که شکرانهٔ آن را بجا آوری و همیشه کار معروف[۵] و احسانی که به تو کرده است

---

۱. خویشاوند، نسَب. (محقق)
۲. دارایی، ثروت. (محقق)
۳. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۲۶، ص ۲۳۳ ـ ۲۴۲.
۴. در مقابل، بإزاء. (محقق)
۵. نیک، خیر. (محقق)

را در خاطر و به یاد داشته باشی. هم‌چنین دربارهٔ او با گفتار نیکو رفتار کنی و او را در مواقع خلوت بین خود و خدا، از دعای خالصت فراموش نکنی.

اگر این کارها را بجا آوری، شکر نعمت او را در پنهان و آشکار انجام داده‌ای. و اگر هم توانستی درمقابل احسان و نعمتی که به تو داده، روزی مکافات کنی و جزای او را بدهی، البته این کار را بکن."

حق مؤذّن

«و أمّا حَقُّ المُؤَذِّنِ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ مُذَكِّرٌ لَكَ رَبَّكَ عَزّ و جَلّ، و داعٍ لَكَ إلىٰ حَظِّكَ، و عَونُكَ علىٰ قَضاءِ فَرضِ اللهِ عَزّ و جَلّ عَلَيكَ؛ فَاشكُرهُ علىٰ ذَلِكَ شُكرَكَ لِلمُحسِنِ إلَيكَ.»

"و اما حق مؤذّنی که اذان می‌دهد و تو را در مواقع نماز اعلام می‌کند، این است که بدانی او پروردگارت خدای عزّوجلّ را به یاد تو می‌آورد و تو را به نماز که حظّ[1] تو از معنا و عالم آخرت و لقای خدا در دنیاست، دعوت می‌کند. آن مؤذن، عَون و یار و ناصرِ تو در بجاآوردن نمازی است که ازطرف پروردگار عزّوجلّ فریضه است. بنابراین، شکرانهٔ این نعمت را بجای آور؛ همان‌طورکه شکرانهٔ کسی که به تو احسان می‌کند را بجا می‌آوری."

حق امام جماعت

«و حَقُّ إمامِكَ فِي الصّلاةِ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ يُقَلِّدُ السِّفارَةَ فيما بَينَكَ و بَينَ رَبِّكَ عَزّ و جَلّ، وَ تَكَلَّمَ عَنكَ و لَم تَتَكَلَّمْ عَنهُ، و دَعا لَكَ و لَم تَدعُ لَهُ، و كَفاكَ هَولَ المُقامِ بَينَ يَدَيِ اللهِ عَزّ و جَلّ. فَإن كانَ نَقصٌ كانَ بِهِ دُونَكَ، و إن كانَ

---

۱. بهره، نصیب. (محقق)

تَمامٌ كُنتَ شَريكَهُ، و لَم يكُن لَهُ عَلَيكَ فَضلٌ؛ فَوَقىٰ[1] نَفسَكَ بِنَفسِهِ و صَلاتَكَ بِصَلاتِهِ، فَتَشكُرَ لَهُ علىٰ قَدْرِ ذَلِكَ.»

"و اما حق امامِ تو در نماز (امام جماعت) که برای تو ایتمام[2] می‌کند، این است که بدانی او سفارت و رسالت فیما بَینِ تو و پروردگارت را به‌عهده گرفته و در نماز، سفیرِ بین تو و خدای تو شده است. او از طرف تو سخن می‌گوید اما تو تکلم نمی‌کنی، او برای تو دعا می‌کند و می‌خواند اما تو دعا نمی‌کنی و نمی‌خوانی. او تو را از هول و خشیتِ وقوف و مُقام بینَ یَدَیِ الله[3] عزّوجلّ کفایت می‌کند و تمام این منظورات را خودش به‌عهده گرفته و در پیشگاه پروردگار به‌عنوان امامت حاضر شده است.

بنابراین، اگر در نماز او نقصی باشد، برای اوست و ضرری به نماز تو نمی‌رساند؛ اما اگر نمازش تمام باشد، با تمامیّت نماز او شریک خواهی بود. پس آن امام، نفْسِ تو را به‌واسطهٔ نفس خودش که در این راه جلو افتاده است، از آفات حفظ کرده و نماز تو را با نماز خودش محفوظ داشته است؛ لذا باید شکرانهٔ او را بر این مقدار بجا آوری."

حق هم‌نشین

«و أمّا حَقُّ جَليسِكَ: فَأن تُلِينَ لَهُ جانِبَكَ، و تُنصِفَهُ فِى مُجاراةِ اللّفظِ، و

---

۱. در ***مکارم الأخلاق*** «حَفِظَ» آمده است و «**فَوَقىٰ**» مطابق با سایر مصادر است: ***تحف العقول***، ص ۲٦٦؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ٦۲۳؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۳۷۲؛ ***الخصال***، ج ۲، ص ٥٦۹.

۲. در اینجا به‌معنای امامت کردن و مقتدا شدن. (محقق)

۳. ایستادن در پیشگاه خداوند. (محقق)

لا تَقومَ مِن مَجلِسِكَ إلّا بِإذنِهِ ـ و مَن يَجلِسُ إلَيكَ يَجُوزُ لَهُ القِيامُ عَنكَ بِغَيرِ إذنِكَ ـ و تَنسىٰ زَلّاتِهِ، و تَحفَظَ خَيراتِهِ، و لا تُسمِعَهُ إلّا خَيرًا.»

"و اما حق کسی که درمقابل تو نشسته و جلیس توست و با تو در یک مجلس هم‌صحبت و هم‌مجلس است، این است که با او به عطوفت و نرمی رفتار بنمایی، در گفتار اعتدال بورزی و در کلمات جور،[1] جانب نَصَفَت[2] و عدالت را مراعات کنی.

هم‌چنین جز با اجازهٔ او از مجلس و جایت برنخیزی؛ اما او که درمقابل تو نشسته است، می‌تواند بدون اذن تو از مجلس قیام کند و برخیزد.

دیگر آنکه، زلّات و لغزش‌های او را فراموش کنی، نیکی‌هایی را که در آن مجلس به تو رسیده است به‌خاطر داشته باشی و جز مطالبی که برای او خیر است، در آن مجلس به گوش او نرسانی."

حق همسایه

«و أمّا حَقُّ جارِكَ: فَحِفظُهُ غائبًا، و إكرامُهُ شاهدًا، و نُصرَتُهُ إذا كانَ مَظلومًا، و لا تَتَبَّعْ لَهُ عَورَةً. فَإن عَلِمتَ عَلَيهِ سُوءًا سَتَرتَهُ عَلَيهِ، و إن عَلِمتَ أنّهُ يَقبَلُ نَصيحَتَكَ نَصَحتَهُ فيما بَينَكَ و بَينَهُ؛ و لا تُسلِمْهُ عندَ شَديدَةٍ، وَ تُقِيلُ عَثرَتَهُ، وَ تَغفِرُ ذَنبَهُ، وَ تُعاشِرُهُ مُعاشَرَةً كَريمَةً، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»

"و حق همسایه‌ات بر تو، این است که او را هنگامی که غایب است حفظ کرده و هنگامی که حاضر است (مسافرتی نکرده و غیبت ندارد)

---

۱. کلمهٔ «مُجاراة» از ریشهٔ «جَری» به‌معنای جریان کلام و گفتگو است. (محقق)
۲. انصاف، عدل و داد. (محقق)

اکرام کنی و گرامی بداری. زمانی که مظلوم واقع می‌گردد، او را نصرت کنی و درصدد تفحّص و تجسّس و اطلاع از عَورات و قبائح[۱] او نباشی.

اگر احیاناً از بدیِ او اطلاع پیدا کردی، آن را بر او بپوشانی. اگر می‌دانی که نصیحتت را می‌پذیرد، او را در مجلس خلوت و فیما بینَك و بینَه نصیحت کنی و او را درمقابل شدائد و گرفتاری‌ها تنها مگذاری.

هم‌چنین از زلاّت و لغزشِ او درگذری و خطا و گناه او را بیامرزی و با او معاشرت کنی به معاشرتِ کریمانه و بزرگوارانه. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

حق همسفر

«و أمّا حَقُّ الصّاحِبِ: فَأن تَصحَبَهُ بِالتّفَضُّلِ و الإنصافِ، و تُکرِمَهُ کَما یُکرِمُكَ، و لا تَدَعَهُ یَسبِقُ إلیٰ مَکرُمَةٍ؛ فَإن سَبَقَ کافَأتَهُ، و تَوَدَّهُ کَما یَوَدُّكَ، و تَزجُرَهُ عَمّا یَهُمُّ بِهِ مِن مَعصِیَةِ اللهِ، و کُن عَلَیهِ رَحمَةً و لا تَکُن عَلَیهِ عَذابًا، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»[۲]

"و حق کسی که در سفر یا حضَر[۳] با تو مصاحبت می‌کند و همراه توست (مانند افرادی که با انسان سفر می‌کنند و در بین راه با انسان جلیس و هم‌نشین هستند) این است که او را در امور مقدّم بداری و حق تقدّم را برای او قرار دهی. در هر امری که پیش می‌آید، با او از درِ انصاف درآیی و او را اکرام کنی کمااینکه او تو را اکرام می‌کند. او را یله و رها نگذاری تا به‌سوی مَکرُمه‌ای (کار نیکی) سبقت کند، مگر اینکه تو سبقت کنی و آن

---

۱. پنهانی‌ها، عیب‌ها و زشتی‌ها. (محقق)

۲. *مکارم الأخلاق*، ص ۴۲۱ و ۴۲۲.

۳. وطن و اقامتگاه، مقابلِ سفر. (محقق)

کار را بجا آوری؛ پس اگر او سبقت کرد و احسانی به تو کرد، مکافات کن و جزای احسان او را به‌نحو احسان بده.

دیگر اینکه، او را دوست داشته باشی و به او مودّت کنی کما اینکه او تو را دوست دارد. آن معصیتی از معصیت‌های پروردگار را که اراده و اهتمام می‌کند در راهِ مصاحبت بجا آورد، از او دفع و دور کنی.

خلاصه آنکه، در راه و مسافرت و در طول مصاحبت، برای او رحمت باش نه عذاب که به‌واسطهٔ توقعات بیجا از تو مَلول[1] گردد و این سفر را بر خود عذاب بپندارد. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

صلواتی ختم بفرمایید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ

۱. خسته، آزرده. (محقق)



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس چهارم

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم
و صلَّى اللَهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين
و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حق شریک

«**و أمّا حَقُّ الشَّريكِ: فإن غابَ كَفَيتَه، و إن حَضَرَ رَعَيتَه؛ و لا تَحكُم دُونَ حُكمِه، و لا تَعمَل برَأيِكَ دُونَ مُناظَرَتِه، و تَحفَظُ عَليهِ مِن مالِه، و لا تَخونُه فيما عَزَّ أو هانَ مِن أمرِه؛ فإنّ يدَ اللَه عَزّ و جَلّ مَعَ الشَّريكَينِ ما لم يَتَخاوَنا، و لا قُوّةَ إلّا باللَه.**»

"و اما حق شریک تو، این است که اگر غیبت کند، امور او را کفایت کنی و اگر حاضر باشد، جانب او را مراعات کنی؛ بدون حکم او حکمی نکنی و در شرکت، بدون‌اینکه با او گفتگو و مناظره‌ای کرده باشی، تنها به رأی خود عمل نکنی. مال او را حفظ کنی و در امور، بزرگ باشد یا کوچک، خیانتی به او نکنی؛ چون دست خداوند عزّ و جلّ با شریکَین[1]

---

۱. دو نفر که با یکدیگر شریک هستند. (محقق)

است تا هنگامی که خیانت نکنند. و لا قُوّةَ إلّا باللَه."

حق مال

«و أمّا حَقُّ مالِكَ: فَأن لا تَأخُذَه إلّا مِن حِلِّه، و لا تُنفِقَه إلّا فی وَجهِه، و لا تُؤثِرَ علیٰ نَفْسِك مَن لا یَحمَدُك؛ فَاعْمَل فیه بِطاعَةِ رَبِّكَ، و لا تَبخَل فیه فَتَبوءَ بِالحَسرةِ و النَّدامَةِ مَعَ التَّبِعَة، و لا قُوّةَ إلّا باللَه.»

"و اما حقی که مال تو بر تو دارد، این است که آن را به‌دست نیاوری مگر از راه حلال و خرج نکنی مگر در آنجایی که باید خرج کرد؛ آن مال را به افرادی ندهی که از آن استفاده کنند، اما تو را بر اعطای آن حمد و ستایش نکنند؛ (یعنی زحمت کشیده‌ای و مالی به‌دست آورده‌ای و برای افرادی گذاشته‌ای که آن را مصرف می‌کنند، ولی برای تو حتی از تشکر و حمد هم خودداری می‌کنند!)

در آن مال، به طاعتِ پروردگارت عمل کن و در انفاق بخل موَرز که عاقبتش حسرت، ندامت و عقاب خواهد بود. و لا قُوّة إلّا باللَه."

حق طلبکار

«و أمّا حَقُّ غَریمِكَ الّذی یُطالِبُكَ: فإن كُنتَ مُوسِرًا أعطَیتَه، و إن كُنتَ مُعسِرًا أرضَیتَه بِحُسنِ القَولِ، و رَدَدتَه عَن نَفسِكَ رَدًّا لطیفًا.»

"و حق طلبکارت (کسی که از تو مطالبه می‌کند و دَین خود را می‌خواهد) این است که اگر می‌توانی بپردازی، باید دَین او را بدهی و اگر نمی‌توانی و مُعسِر هستی (در عُسر و حرَج زندگی می‌کنی و قادر بر ادای دین خود نیستی) غریم و طلبکار خود را به حُسن‌قول راضی کن و طلب

او را از خود بگردان به گردانیدنِ لطیفی که از تو نرنجد و صبر کند تاهنگامی‌که بتوانی طلبش را اداء کنی.»

حق رفیق

«و حَقُّ الخَلیطِ: أن لا تَغُرَّهُ، و لا تَغُشَّهُ، و لا تَخدَعَه، و تَتَّقِیَ اللهَ تَبارَکَ و تَعالیٰ فی أمرِه.»

«و اما امر [و حق] رفقا و دوستان و افرادی که با تو مخالطه[1] و معاشرت دارند، این است که آنها را گول نزنی، مغرور نکنی، با آنها غِشّ[2] نکرده و مکر و حیله نکنی و در امر آنها از خدای علیّ‌أعلیٰ بپرهیزی.»

حق مدّعی

و أمّا[3] حَقُّ الخَصمِ المُدّعِی عَلَیکَ: فإن کانَ ما یَدَّعِی عَلَیکَ حقًّا، کُنتَ شاهِدَه علیٰ نَفسِک، و لا تَظلِمُه، و أوفَیتَه حقَّه؛ و إن کانَ ما یَدَّعِی عَلَیکَ باطلًا، رَفَقتَ بِه، و لا تَأتِ فی أمرِهِ غیرَ الرِّفقِ، و لا تُسخِطْ رَبَّکَ فی أمرِه، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.

«و اما حق کسی که ادعایی بر تو دارد (در خصومت و دعوایی که نزد حاکم شرع می‌روید، ادعایی علیه تو دارد و حقی را از تو طلب می‌کند) این است که اگر آنچه از تو ادعا می‌کند حق است، خودت شاهد بر نفس

---

۱. رفت‌وآمد، ارتباط. (محقق)

۲. خیانت، نفاق و تزویر. (محقق)

۳. در ***مکارم الأخلاق*** «و أمّا» نیامده، ولی در دو مصدر دیگر ذکر شده است: ***تحف العقول***، ص ۲۶۸؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۶۲۴.

خود باشی (چون خودت فیما بَینَكَ و بَینَ اللَه می‌دانی ادعایی که بر تو دارد، حق است)؛ بنابراین در این موضوع، خودت گواه بر خودت باش و مبادا به او ظلم کنی، بلکه حق او را وفا کن!

اما اگر آنچه بر تو ادعا می‌کند باطل است، جملات زشت و زننده‌ای از تو سر نزند؛ با او به رِفق[1] رفتار کن و غیراز رفق با او رفتار مکن و خدای خود را در آن امری که راجع به اوست، از خود مرنجان! و لا قُوّةَ إلّا باللَه."

حق مدّعیٰ‌علیه

«و أمّا[2] حَقُّ خَصمِك الّذی تَدَّعِی عَلیهِ: فإن كُنتَ مُحِقًّا فی دَعواكَ، أجمَلتَ مُعامَلَتَه، و لا تَجحَدُ حقَّه؛ و إن كُنتَ مُبطِلًا فی دَعواك، اتَّقَیتَ اللَهَ عَزّ و جَلّ، و تُبتَ إلَیه، و تَرَكتَ الدَّعویٰ.»

"و اما حق خَصم و مُخاصِمی[3] که تو علیه او ادعا داری (از او مالی یا حقی طلب داری و او منکر است و برای فصل خصومت پیش حاکم شرع می‌روید) این است که اگر در این دعوا مُحِقّ[4] هستی، با او به‌طور جمیل رفتار کن و با الفاظ زشت و زننده و بد رفتار مکن؛ در مرافعه فقط ادعای حق خود را [مطرح] کن و حق خود را بگیر و حق او را انکار مکن. اما

---

۱. نرمی، مدارا. (محقق)

۲. در ***مکارم الأخلاق*** «و أمّا» نیامده، ولی در ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ٦٢٤، ذکر شده است. (محقق)

۳. طرف مقابل در دعوا و جدال. (محقق)

٤. بر حق؛ کسی که حق با اوست. (محقق)

اگر در دعوای خود مُبطِل[۱] هستی و دعوایت صحیح نیست، در این‌صورت از خدای عزّوجلّ بپرهیز و توبه کن و ترک دعوا کن.»

حق مشورت‌گیرنده

«و أمّا[۲] حَقُّ المُستَشيرِ: إن عَلِمتَ لَهُ رَأيًا حَسَنًا، أشَرتَ عَلَيه [بِه]؛ و إن لم تَعلَمْ، أرشَدتَه إلىٰ مَن يَعلَمُ.»

«و حق کسی که در امری از امور با تو مشورت می‌کند، این است که اگر رأی خود را رأی خوبی می‌بینی، به او اشاره کنی و آنچه را واقعاً فیما بَینكَ و بَينَ اللهِ دربارهٔ او می‌پسندی، به او بگویی. اگر هم فکرت نمی‌رسد و صلاح او را نمی‌فهمی، او را به کسی که می‌داند ارشاد و هدایت کن و نفهمیده و نسنجیده در مقابل استشارهٔ[۳] او رأی نده.»

حق مشورت‌دهنده

«و حَقُّ المُشيرِ عَلَيكَ: أن لا تَتَّهِمَهُ فيما لا يُوافِقُكَ مِن رَأيِه؛ و إن وافَقَكَ، حَمِدتَ اللهَ عَزّوجَلّ.»

«و حق مُشیر[٤] (رأی‌دهنده و کسی که با او مشورت می‌کنی) بر تو این است که اگر رأیی که می‌دهد موافق رأی تو نبود، او را متّهم نکنی و

---

۱. بر باطل؛ مقابل مُحِق. (محقق)

۲. در ***مکارم الأخلاق*** «و أمّا» نیامده، ولی در دو مصدر دیگر ذکر شده است: ***تحف العقول***، ص ۲۶۹؛ ***من لا يحضره الفقيه***، ج ۲، ص ٦٢٤. (محقق)

۳. مشورت گرفتن. (محقق)

٤. وقتی با کسی مشورت می‌کنی، تو می‌شوی مُستَشیر و او می‌شود مُشیر. (مؤلف قدّس‌الله‌سرّه)

نگویی در این ارشاد و مشورتی که با او کردم، غرضی داشت که چنین رأیی داد؛ و اگر هم رأی تو با رأی او موافق بود، حمد خدا را بجا آور."

حق طالب نصیحت

«و حَقُّ المُستَنصِحِ: أن تُؤَدِّیَ إلَیهِ النَّصیحةَ؛ وَ لْیَکُن مَذهبُکَ الرّحمةَ و الرِّفقَ بِه.»

"و حق کسی که در امری از تو طلب پند، اندرز، نصیحت و راهنمایی می‌کند، این است که آن نصیحت واقعی را که به فکرت می‌رسد، به او بگویی و در هنگام نصیحت، مطلب را با رحمت و رِفق به او حالی کنی، نه با خشونت و زنندگی!"

حق نصیحت‌کننده

«و حَقُّ النّاصِحِ: أن تُلینَ لَه جَناحَک و تُصغِیَ إلیه بِسَمعِک. فإن أتیٰ بِالصَّوابِ، حَمِدتَ اللهَ عَزّوجَلّ؛ و إن لم یُوَفَّق، رَحِمتَه و لَم تَتَّهِمهُ؛ و عَلِمتَ أنّه أخطَأَ و لم تُؤاخِذْهُ بذَلِکَ إلّا أن یَکونَ مُستَحِقًّا لِلتُّهَمَة؛ فَلا تَعبَأْ بِشَیءٍ مِن أمرِه علیٰ حالٍ، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»

"و حق کسی که تو را نصیحت می‌کند، این است که بال‌های رحمت خود را برای او پایین آوری و با حالت رفق و مدارا نصیحت او را گوش کنی؛ اگر نصیحتی که به تو می‌کند صواب و راست است، حمد خدای عزّوجلّ را بجا آوری و اگر موافقِ صواب نیست، با آن ناصح به مدارا و ملایمت رفتار کنی و او را در این نصیحت متّهم نکنی که خدای‌ناکرده غرض سوئی داشته است؛ بلکه باید بنا بگذاری که او خطا کرده است.

پس او را مؤاخذه و ایراد نکن مگر اینکه زمینه، زمینهٔ تهمت باشد (یعنی زمینه‌ای پیش آمده که در نصیحتی که به تو می‌کند متّهم است که این نصیحت از روی غرضی است که بر ضرر توست) در این‌صورت، به قول او اعتنا نکن و دنبال کار خود باش. و لا قُوّةَ إلّا بِاللَه."

حق افراد مُسنّ

«و حَقُّ الكَبيرِ: تَوقيرُه لِشَيبِهِ، و إجلالُه لِتَقدُّمِهِ إلَى الإسلامِ قَبلَك، و تركُ مُقابَلَتِه عندَ الخِصامِ، و لا تَسبِقهُ إلىٰ طَريقٍ، و لا تَتَقدَّمهُ، و لا تَستَجهِلهُ؛ و إن جَهِلَ عَلَيكَ، احتَمَلتَه و أكرَمتَه لِحَقِّ الإسلامِ و حُرمَتِه.»

"و اما حق بزرگ و کبیر (افرادی که سنّشان زیاد است) این است که آنها را به‌جهت پیری و تقدّمی که در اسلام بر تو دارند، مُوقّر و محترم بشماری و اجلال و بزرگداشت بنمایی. مبادا هنگام دعوا و اختلاف آراء با آنها مقابله و گفتگو کنی. در راه‌رفتن از آنها سبقت نگیر، جلوی آنها قدم مگذار و در راه‌رفتن یا صحبت‌کردن جلوی آنها، مقدّم نشو. به آنها نسبت جهل و نفهمی نده و حتی اگر آنها تو را جاهل دانستند و نسبت جهل دادند، تحمّل کن و آنها را به‌جهت حق اسلام و حرمتی که دارند، بزرگ بشمار."

حق اطفال

«و حَقُّ الصَّغيرِ: رَحمتُه فی تَعليمِه، و العفوُ عَنه، و السَّترُ عَلَيهِ، و الرِّفقُ بِه، و المَعونةُ لَه.»

"و حق کوچکان و اطفال این است که در تعلیم و تربیت، با آنها به طریق رحمت رفتار نمایی، از خطاهایشان بگذری، روی عیوب آنها را

بپوشانی، با آنها به رفق و مدارا رفتار کنی و در کارها کمکشان کنی.»

حق حاجتمند

«**و حَقُّ السّائلِ: إعطاؤُه علىٰ قَدرِ حاجَتِه.**»

«و حق کسی که حاجتمند و سائل است، این است که به مقداری که حاجت دارد به او إعطا کنی.»

حق عطاکننده

«**و حَقُّ المَسئولِ: أنّه إن أعطىٰ، فَاقْبَل مِنهُ بِالشُّكرِ[1] و المَعرِفَةِ بِفَضلِه؛ و إن مَنَعَ، فَاقْبَل عُذرَه.**»

«(و اگر از کسی سؤال[2] کردی و حاجتی داشتی) حق آن کسی که مسئول است، بر تو این است که اگر حاجت تو را برآورد و به تو عنایت کرد، با شُکر از او بپذیری و به فضل و بزرگواری‌اش اعتراف کنی؛ و اگر تو را منع کرد و حاجتت را برنیاورد، عذر او را بپذیری.»

حق خوشحال‌کننده

«**و حَقُّ مَن سَرَّكَ بِشَيءٍ لِلَّه تَعالىٰ: أن تَحمَدَ اللهَ عَزّ و جَلّ أوّلًا، ثُمّ تَشكُرَه.**»

«و حق کسی که برای رضای خدا تو را به چیزی خوشحال می‌کند (تو را شاد و مسرور می‌کند و منظورش قربت است) این است که اولاً

---

۱. در ***مکارم الأخلاق*** «**الشّکر**» آمده، ولی در بعضی از مصادر دیگر «**بالشّکر**» ضبط شده است: ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ٦٢٥؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۳۷٤؛ ***الخصال***، ج ۲، ص ۵۷۰. (محقق)

۲. درخواست، ابراز نیاز. (محقق)

حمد خدای عزّ و جلّ را بجا بیاوری و سپس از او تشکر کنی.»

حق بدی‌کننده

«**و حَقُّ مَن ساءَكَ: أن تَعفُوَ عَنه؛ و إن عَلِمتَ أنّ العَفوَ يَضُرُّ، انتَصَرتَ. قالَ اللهُ تَبارَكَ و تَعالىٰ**: ﴿وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ﴾.[1]»

«و حق کسی که به تو بدی می‌رساند، این است که او را عفو کنی؛ اما اگر می‌دانی که عفوکردن در این زمینه ضرر دارد، انتصار[2] می‌کنی و حق خود را از او می‌گیری (و برای آن بدی که به تو کرده است، او را تنبیه می‌کنی). خداوند تبارک و تعالیٰ می‌فرماید: ﴿کسانی که بعد از ظلمی که به آنها شده انتصار می‌کنند و می‌خواهند حق خود را بگیرند، بر آنها باکی و اشکالی نیست و می‌توانند حق خود را بگیرند.﴾»

حق مسلمانان

«**و حَقُّ أهلِ مِلَّتِكَ: إضمارُ السَّلامةِ لَهُم، و الرَّحمةُ بِهِم، و الرِّفقُ بِمُسيئِهِم، و تَألُّفُهم، وَ اسْتِصلاحُهُم، و شُكرُ مُحسنِهِم، و كَفُّ الأذىٰ عَنهُم، و أن تُحِبَّ لَهُم ما تُحِبُّ لِنَفسِكَ، و تَكرَهَ لَهُم ما تَكرَهُ لِنَفسِكَ؛ و أن يَكونَ شُيوخُهُم بِمَنزلةِ أبِيكَ، و شُبّانُهُم بِمَنزلةِ أخيك، و عَجائِزُهُم بِمَنزلةِ أُمِّكَ، و الصِّغارُ بِمَنزلةِ أولادِك.**»

---

۱. سوره شوری (۴۲) آیه ۴۱.

۲. دادخواهی، یاری‌طلبیدن برای گرفتن حق. (محقق)

"و اما حق اهل ملّت خود (یعنی مسلمانان که در ملّت و آیین با انسان شریک هستند؛ چه با آنها در تماس باشی و چه نباشی) این است که در دل خود برای آنها سلامت و عافیت طلب کنی و به آنها رحمت کنی. با آن افرادی که به تو إسائه می‌کنند و بدی می‌رسانند، رفق و مدارا کنی، با آنها با الفت و محبّت معاشرت نمایی و کارهایشان را اصلاح کنی. شکرِ افرادی از آنها که به تو احسان می‌کنند را بجا آوری و گرفتاری، مذلّت و اذیّت را از آنها برداری و مگذاری که آزار و اذیّتت به آنها برسد.

دیگر آنکه، برای آنها بپسندی آنچه برای خودت می‌پسندی و برای آنها مکروه و ناگوار بدانی، آنچه برای نفس خودت مکروه می‌داری.

و دیگر آنکه، پیرمردها و شُیوخ آنها را به منزلهٔ پدر خود، جوانان آنها را به منزلهٔ برادر خود، زن‌های پیر آنها را به منزلهٔ مادر خود، و کودکان و صِغار آنها را به منزلهٔ اولاد خود تلقّی کنی و بدانی."

حق اهل‌ذمّه

«و حَقُّ أهلِ الذِّمّةِ: أن تَقبَلَ مِنهُم ما قَبِلَ اللهُ عَزّ و جَلّ مِنهُم، و لا تَظلَمَهُم ما وَفَوا اللهَ[1] عَزّ و جَلّ بِعَهدِه.»[2]

"و اما حق اهل‌ذِمّه (یعنی افرادی که مسلمان نیستند، اما اهل‌کتاب و قائل به خدا و پیامبران گذشته هستند) این است که آنچه را خداوند عزّوجلّ از آنها قبول کرده است (که در مملکت شما با شرایطی چون

---

۱. در ***مکارم الأخلاق*** «**للّه**» آمده، ولی در ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۳۷۵، «**الله**» ذکر شده است. (محقق)

۲. ***مکارم الأخلاق***، ص ٤٢٢ ـ ٤٢٤.

نفروختن شراب و گوشت خوک و انجام ندادن معصیتِ جهاری[۱] و پرداختن خَراج و جزیه[۲] به دولت اسلام، زندگی کنند) شما هم از آنها قبول کنید و هنگامی که به عهد خداوند عزّوجلّ وفا می‌کنند، دیگر آنها را مورد ستم و آزار خود قرار ندهید.»[۳]

این رسالهٔ حقوقی از حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام برای یکی از اصحابشان بود که خود آن حضرت مرقوم فرموده و فرستاده بودند. ما به‌نحو اجمال آن را معنا کردیم و گذشتیم و تمام شد؛ چون اگر می‌خواستیم روی هریک از این فقرات صحبت کنیم، سخن به درازا می‌کشید و از وضع بیان مجالس ما که بنا بر همان گفتن مسائل است، خارج می‌شدیم.

إن‌شاءالله فردا دربارهٔ بعضی از مسائل دیگر که موردنیاز است، صحبت می‌کنیم.[۴]

صلواتی ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ

---

۱. علنی، آشکارا. (محقق)

۲. مالیات. (محقق)

۳. جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ حقوق اهل‌ذمّه، رجوع شود به ***مباحث فقهی***، احکام و مسائل کفّار ذمّی و حربی.

۴. جهت استفاده از سایر مواعظ مؤلف ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به سایت مکتب وحی، بخش سخنرانی مراجعه فرمایید. (محقق)